

پژوهنده

آموزش ابتدایی

دوره ۱۵ - شماره ۴
دی ۹۰

از نمره خبری نیست که نیست ۱۸ / سمانه آزاد
تو عاشقی، من می دانم ۲۲ / مرضیه معین
گوشنتش مال شما، استخوان هایش مال ما! ۲۴ / مصطفی عبدلی
من آنم که رستم بود پهلوان... ۲۶ / افسانه رضوی
صدفی که در خود گوهر دارد! ۲۹ / هرمز علی زاده
قانون گذاری در مدرسه ۲۹ / محترم فرهادی
رادیو کتاب معلم ۳۰ / اصغر ندیری
پفیل و فهم حجم ۳۲ / فاطمه رهنما

تجربهای

دی ماه سال تحصیلی ۹۱-۱۳۹۰

از نمره خبری نیست که نیست!

گزارش: سمانه آزاد

عکس: اعظم لاریجانی

گزارشی از اجرای طرح ارزش‌یابی توصیفی در دبستان حضرت زهرا(س)

اشاره

در شماره‌ی نخست مجله در مهرماه ۹۰، ویژه‌نامه‌ی رشد آموزش ابتدایی درباره‌ی ارزش‌یابی توصیفی - کیفی را خواندید. در ادامه‌ی این روند، بر آن شده‌ایم که گزارش‌ها و تجربه‌های بیشتری از مدارس موفق در زمینه‌ی اجرای ارزش‌یابی توصیفی را منتشر کنیم. آن‌چه در پی می‌آید گزارشی است که از یکی از مدارس منطقه‌ی ۱۳ تهران تهیه شده است.

باقری از معلمان مدرسه، به سوالات ما در ارتباط با نحوه‌ی اجرای برنامه‌ی ارزش‌یابی توصیفی و مشکلاتی که پشت سر گذاشته‌اند، توضیحاتی دادند. مهرانگیز حاجی‌زاده نحوه‌ی انتخاب این دبستان برای اجرای طرح ارزش‌یابی توصیفی را این‌گونه توضیح داد: «مدرسه‌ی ما از سوی اداره‌ی منطقه‌ی ۱۳، برای اجرای طرح ارزش‌یابی توصیفی به اداره کل آموزش و پرورش تهران معرفی شد. بعد از بررسی شرایط مدرسه و تطبیق آن‌ها با ملاک‌های مدرسه‌هایی که می‌توانند در این طرح شرکت کنند، انتخاب شدیم. از ابتدای مهر ۸۴، به‌طور رسمی ارزش‌یابی توصیفی را با پایه‌ی اول ابتدایی شروع کردیم. از سال‌های بعد نیز طرح به ترتیب، دیگر پایه‌ها را شامل شد. اکنون سومین سالی است که در هر پنج پایه روش ارزش‌یابی توصیفی اجرا می‌شود.»

حاجی‌زاده، درباره‌ی آمادگی معلمان مدرسه برای پذیرش و اجرای این طرح گفت: «از زمانی که کتاب «بخوانیم» و «بنویسیم» جای‌گزین کتاب «فارسی» شد، معلمان ما، به‌ویژه در پایه‌ی اول، به این نتیجه رسیدند که کمتر از نمره استفاده کنند. در واقع می‌توان گفت ما به‌طور غیررسمی و به مدت دو سال از این روش استفاده می‌کردیم. به همین دلیل معلمان ما کم‌وبیش آمادگی داشتند. ضمن این‌که از سوی سازمان آموزش و پرورش، جلسه‌های توجیهی برای

چند سالی می‌شود که ارزش‌یابی توصیفی به یکی از مهم‌ترین برنامه‌های آموزش و پرورش دوره‌ی ابتدایی تبدیل شده است. برنامه‌ای که در پی سنجش صحیح فعالیت‌ها و استعدادها دانش‌آموزان است. چرا که مدت‌هاست همه به این نتیجه رسیده‌اند که نمره، ابزار کاملی برای ارزش‌یابی نیست و تنها نشان‌گر برخی دانسته‌های دانش‌آموزان است. این برنامه از سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۵ در برخی مدارس به‌طور آزمایشی به اجرا درآمد. دبستان حضرت زهرا(س) نیز از سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴ به‌طور رسمی برنامه‌ی ارزش‌یابی توصیفی را اجرا کرده است و اکنون سومین سالی است که در هر پنج پایه این برنامه را تجربه می‌کنند. برنامه‌ای که براساس آن گرچه دانش‌آموزان همواره در معرض یادگیری و ارزیابی هستند، اما دیگر از نمره خبری نیست. به همین دلیل دانش‌آموزان این مدرسه برخلاف برخی همسالان خود نمایشگاه‌هایی از فعالیت‌هایشان طی سال تحصیلی برپا می‌کنند

در روز برگزاری نمایشگاه دانش‌آموزان کلاس پنجم در پایان سال تحصیلی گذشته، مهمان مسئولان دبستان حضرت زهرا(س) بودیم. در این ضیافت، مهرانگیز حاجی‌زاده، مدیر دبستان به همراه معصومه حبیبی و فاطمه میرزا

مدیران و معلمان ما برگزار شد.

همچنین معلمان ما تجربه‌های خود را در اختیار هم قرار می‌دادند. در ضمن یکی از برنامه‌های ارزش‌یابی توصیفی هم برای معلم و هم برای دانش‌آموز، هم‌سال‌سنجی است که در مدرسه‌ی ما برای هر دو گروه محقق شد.»

نمره، عامل قدرت معلم نیست!

اگرچه مدت‌هاست موضوع ارزش‌یابی توصیفی مطرح است، اما هنوز هم کسانی که نمره را یکی از عواملِ اعمالِ قدرت معلم می‌دانند، در برابر این طرح مقاومت می‌کنند. اما معلمان دبستان حضرت زهرا(س) چنین نبوده‌اند. حاجی‌زاده در این ارتباط گفت: «در جلسه‌هایی که برای توجیه آموزگاران برگزار می‌شد و من هم سعی می‌کردم در آن‌ها حضور داشته باشم، یکی از موضوعاتی که بر آن تأکید می‌شد، این بود که اگر معلمی تمایل به همکاری در این طرح ندارد و یا برایش مشکل است، می‌تواند شرکت در طرح را نپذیرد.» به گفته‌ی حاجی‌زاده فعالیت معلمان دبستان حضرت زهرا(س) در زمینه‌ی ارزش‌یابی توصیفی، ارزیابی و تأیید شده است: «در سال نخست اجرای طرح ارزش‌یابی توصیفی در مدرسه، عده‌ای از همکاران واحد ارزش‌یابی از سوی اداره کل آموزش و پرورش برای ارزیابی و سنجش فعالیت آموزگاران ما به مدرسه آمدند و جلسه‌هایی با آن‌ها برگزار کردند. به این ترتیب روش‌های معلمان ما بررسی شد و خوش‌بختانه نتیجه‌ی این فعالیت‌ها به تأیید رسید.»

خانواده‌ها، مشوقان راه

شاید به جرئت بتوان گفت تنها ملاکی که سال‌های سال، سطح دانش و یادگیری دانش‌آموزان را می‌سنجیده نمره بود. بنابراین چندان عجیب نیست اگر والدین در برابر روش متفاوت ارزش‌یابی توصیفی، ابهامات و سؤالات زیادی داشته باشند. حاجی‌زاده، واکنش خانواده‌ها را این‌گونه توصیف کرد:

«پیش از شروع طرح ارزش‌یابی توصیفی در مدرسه از بابت مقاومت خانواده‌ها نگران بودیم. به همین دلیل، زمان ثبت‌نام این موضوع را برایشان مطرح نکردیم.

بعد از ثبت‌نام در شهریورماه خانواده‌ها را دعوت کردیم و طی جلسه‌ای، پیرامون ارزش‌یابی توصیفی صحبت کردیم و به سؤالاتشان پاسخ دادیم. در جلسه‌ای دیگر از دکتر محمد حسینی به عنوان کارشناس دعوت کردیم تا به ابهامات و سؤالات اولیا پاسخ دهد. طی این جلسات ما عکس‌العملی از سوی خانواده‌ها ندیدیم و همین سکوت آن‌ها باعث نگرانی ما شد، چرا که ممکن بود ما در اجرای طرح با مشکل مواجه شویم.

وقتی هم که سال تحصیلی ۸۵-۸۴ شروع شد، معلمان جلساتی

را با اولیا برگزار کردند و توضیحات بیشتری را درباره‌ی موضوع ارزش‌یابی توصیفی ارائه دادند. می‌توانم بگویم طی این جلسه‌ها نزدیک به ۹۰ درصد اولیا این طرح را پذیرفتند. چند نفری هم که ابهامات بیشتری داشتند، با توضیحات معلمان قانع شدند. البته اگر خانواده‌ها موافق طرح نبودند، می‌توانستند دانش‌آموز خود را در مدرسه‌ی دیگری ثبت‌نام کنند.

در آخر سال تحصیلی نیز، همکارانمان از منطقه آمدند و با اولیا صحبت کردند. مسئولان ارزش‌یابی و معاون آموزشی نظرات اولیا را خواستند و خوش‌بختانه خانواده‌ها بسیار راضی بودند. خصوصاً بالابردن سطح علمی بچه‌ها نکته‌ای بود که خانواده‌ها بر آن تأکید می‌کردند، در واقع این‌جا بود که اولیا مشوق ما برای ادامه‌ی راه شدند.

معلمان ما به‌ویژه در پایه‌ی اول ابتدایی، در ماه چند بار با اولیا جلسه دارند و روش تدریس خود را برای آن‌ها تشریح می‌کنند. این به این معنی است که خانواده‌ها و مدرسه کاملاً با یکدیگر هم‌آهنگ هستند و ارتباط مستمر و مؤثری میانشان وجود دارد و در این ارتباط مشکلی نداریم.»

ارزش‌یابی توصیفی و نقش بیش از پیش خانواده‌ها

بی‌شک یکی از اضلاع اساسی آموزش و پرورش، خانواده‌ها هستند. ارتباط آن‌ها با مدرسه و معلم، می‌تواند در حل مشکلات و یا بروز توانمندی‌های دانش‌آموزان تأثیرگذار باشد. اما اکنون و با اجرای طرح ارزش‌یابی توصیفی، به جرئت می‌توان گفت که نقش خانواده‌ها بیش از گذشته شده است.

معصومه حبیبی درباره‌ی مشارکت بیشتر خانواده‌ها در امر تحصیل فرزندانشان گفت: «پیش از این ما تنها یک نمره به اولیا و دانش‌آموز ارائه می‌دادیم، اما اکنون ما نقاط ضعف و قوت را ارائه می‌کنیم. اولیا متوجه می‌شوند فرزندشان چه بخشی از درس را یاد گرفته و در چه بخشی ضعف دارند. دیگر مانند گذشته از فرزندشان نمره را نمی‌پرسند، بلکه می‌پرسند چه چیزی را یاد گرفته‌ای و در کجا مشکل داری؟ با فهمیدن نقاط ضعف، می‌توان در ارتباط مستمر با اولیا و در مسیر برطرف کردن این ضعف‌ها قدم برداشت. از طرفی چون درگیری‌ها بر سر نمره کم شده است، اگر دانش‌آموزی در درسی مشکل داشته باشد، اولیا با آرامش به مدرسه می‌آیند و به حل مشکل کمک می‌کنند.

از سوی دیگر از آنجا که فعالیت‌های عملی، گروهی و تحقیقی در کلاس بیش از گذشته است، اولیا باید بیشتر مشارکت کنند. برخی از تحقیقات به مشاهداتی نیاز دارند که بچه‌ها هنوز نمی‌توانند به تنهایی انجام دهند. این همراهی اولیا باعث شناخت بیشتر نقاط

ضعف و قوت فرزندان نشان نیز می‌شود.»

اضطراب مساوی کسب نمره‌ی خوب؟

یکی از مهم‌ترین اهداف ارزش‌یابی توصیفی، کاهش اضطراب ناشی از سیستم نمره‌دهی و آرامش در محیط یادگیری به‌خصوص در دوره‌ی ابتدایی است. طبق گفته‌ی حاجی‌زاده، آن‌ها در مدرسه‌ی حضرت زهرا(س) به این هدف رسیده‌اند: «واقعاً استرس و اضطراب دانش‌آموزان در مدرسه کم شده است، به حدی که گاهی باعث نگرانی معلم‌ها می‌شود و اظهار می‌کنند که بچه‌ها حساسیتی ندارند. اما در واقع دانش‌آموزی که از ابتدا با روش ارزش‌یابی توصیفی پرورش یافته، هیچ‌وقت به فکر کم‌کاری و تنبلی نمی‌افتد.»

اما برخی افراد، به‌خصوص خانواده‌ها معتقدند حذف نمره و کاهش اضطراب ناشی از آن، باعث کم‌رنگ شدن رقابت میان دانش‌آموزان و حتی کاهش یادگیری آن‌ها می‌شود. فاطمه میرزا باقری، معلم پایه‌ی دوم مدرسه در این ارتباط گفت: «به هیچ عنوان یادگیری دانش‌آموزان کم نشده است و اتفاقاً مشارکت آن‌ها در فرآیند یادگیری بیشتر نیز شده است. مثلاً در مبحث آموزش ساعت، بچه‌ها ساعت درست می‌کنند تا در زمان آموزش استفاده کنند. این عین یادگیری است. یا وقتی برای یادگیری مبحث متر و سانتی‌متر، از آن‌ها می‌خواهیم با خود متر بیاورند تا مداد و میز و حتی کتابشان را اندازه بگیرند، علاوه بر بُعد تئوری، کاربرد درس‌ها را نیز یاد می‌گیرند. به همین دلیل غیرممکن است دیگر دانش‌آموز آن مبحث را فراموش کند. ما سعی می‌کنیم از روش‌هایی استفاده کنیم که مباحث برای دانش‌آموزان ملموس و کاربردی شود. معلم با تجربه‌ی خودش تدریس می‌کند و همواره دانش‌آموزان را ارزیابی می‌کند، بدون آن‌که آن‌ها اضطرابی داشته باشند.»

به نظر معصومه حبیبی رقابت برای کسب نمره‌ی ۲۰ جای خود را به رقابت برای یادگیری داده است: «شاید برای عالی شدن و نمره‌ی ۲۰ گرفتن رقابت دانش‌آموزان کم شده باشد اما در یادگیری هم‌چنان رقابت هست. به نظر من این دو بحث کاملاً جداسافت. قبلاً دانش‌آموزان برای کسب نمره‌ی ۲۰ دقت زیادی می‌کردند، اما شاید الان این دقت کمتر شده باشد؛ اما من مطمئن هستم یادگیری بهتر و عمیق‌تر شده است.»

مشکلات پیش‌رو

از نظر مسئولان مدرسه‌ی حضرت زهرا(س) مشکل عمده بر سر راه اجرای طرح ارزش‌یابی توصیفی حجم کتاب‌ها و نبود مرجعی برای پاسخ‌گویی به سؤالات معلمان و مدیران است. حاجی‌زاده این مشکلات را این‌گونه تشریح کرد: «عمده مشکل ما در طرح ارزش‌یابی توصیفی در نحوه‌ی اجرای آن است. ظاهر قضیه حذف نمره و جای‌گزین شدن ملاک‌هایی دیگر است. اما گاهی در اجرای این طرح، معلمان به مشکلاتی برمی‌خورند. به نظرم در این زمینه

باید منبع و مرجعی وجود داشته باشد تا در صورت بروز مشکل، آموزگاران و مدیران به آن مراجعه کنند. البته باید اضافه کنیم که معلمان ما در آموزش مشکل ندارند چون ما پیش از این که طرح ارزش‌یابی توصیفی را اجرا کنیم، از روش‌های نوین تدریس استفاده می‌کردیم. بنابراین اجرای طرح ارزش‌یابی توصیفی برای معلمان، بیش از آن که سخت باشد، پُر کار است. باید توجه داشته باشیم که حجم درس‌ها و کتاب‌های ما زیاد است و اگر معلمان بخواهند با روش ارزش‌یابی توصیفی تدریس کنند، وقت بیشتری لازم دارند. با وجود همه‌ی این‌ها، روش ارزش‌یابی توصیفی به نفع دانش‌آموز است، چون روند یادگیری بهتر انجام می‌شود.

تفاوت این روش با روش قبلی این است که بیشتر به شکل تکوینی و فرآیندی انجام می‌شود و به‌طور مرتب از دانش‌آموزان بازخورد گرفته می‌شود تا آن‌ها به خوبی درس را یاد بگیرند.»

حبیبی نیز در این زمینه گفت: «به نظر من در این روش باید امکانات بیشتر و تعداد دانش‌آموزان کمتر شود، چون ابزار ما دیگر فقط مداد و کاغذ نیست. وقتی من به عنوان آموزگار می‌خواهم کار با میکروسکوپ را به بچه‌ها آموزش دهم، برای مطمئن شدن از یادگیری بچه‌ها، حتماً به تعدادی میکروسکوپ در آزمایشگاه نیاز دارم.»

به نظر من این موضوع یکی از مشکلات طرح ارزش‌یابی توصیفی است. اما روش‌های تدریس بهتر از قبل شده است؛ گرچه بسیاری از معلمان پیش از این هم از این روش‌ها استفاده می‌کردند.»

حذف نمره، حذف ارزش‌یابی نیست

در مدرسه‌ی حضرت زهرا(س) هم، مانند دیگر مدارس که روش ارزش‌یابی توصیفی اجرا می‌شود، از نمره خبری نیست. اما این به آن معنی نیست که دانش‌آموزان ارزیابی و سنجش نمی‌شوند. حاجی‌زاده در این باره نیز گفت: «یکی از اهداف ما از ارزش‌یابی توصیفی، حذف نمره و حذف امتحانات پایانی است. ما در مدرسه چیزی به اسم امتحان نداریم و مطلقاً نمره‌ای به بچه‌ها داده نمی‌شود. البته این به این معنی نیست که معلم، دانش‌آموزان خود را ارزیابی و سنجش نکند. دانش‌آموزان همواره در حال یادگیری و ارزیابی هستند اما نمره‌ای به آن‌ها ارائه نمی‌شود. مثلاً آزمون مداد کاغذی ما همان حالت امتحان را دارد، اما اسم امتحان را به آن نمی‌دهیم. مثلاً در درس ریاضی، چنین آزمون‌هایی را برگزار می‌کنیم. چون ماهیت درس به گونه‌ای است که نیازمند برگزاری چنین آزمون‌هایی است.»

یکی دیگر از آزمون‌ها، آزمون عملکردی است که دانش‌آموزان در خانه یا مدرسه انجام می‌دهند. آزمون‌های کاربردی هم که بیشتر در آزمایشگاه‌ها انجام می‌شوند. به این ترتیب گرچه چیزی به نام

افزایش مشارکت دانش آموزان پیش می‌رود، طوری که معلم بیشتر نقش راهنما را دارد و اطلاعات جسته گریخته‌ی بچه‌ها درباره‌ی موضوع درس را کامل و منسجم می‌کند. یعنی خود بچه‌ها در تدریس شرکت می‌کنند و آموزگار اطلاعاتشان را نظم می‌دهد و تکمیل می‌کند. گرچه اکنون دبستان حضرت زهرا(س)، از جمله مدارس است که برنامه‌ی ارزش‌یابی توصیفی را با موفقیت انجام می‌دهد، اما مسئولان مدرسه در راه انجام آن نگرانی‌های زیادی داشتند. دل‌مشغولی‌هایی مانند موفقیت دانش آموزان در دوره‌ی راهنمایی. حاجی‌زاده به عنوان مدیر مدرسه برای برطرف شدن این نگرانی‌ها اقداماتی انجام داده بود. او گفت: «در نخستین سالی که قرار بود دانش آموزانمان وارد دوره‌ی راهنمایی شوند نگرانی‌هایی داشتیم. در همان سال در دانشکده‌ی تربیت معلم آزمون‌های اختصاصی

امتحان وجود ندارد اما دانش آموزان همواره در حال یادگیری هستند و این یعنی یک جریان مستمر یادگیری.»

تو چند تا ۲۰ داری؟

همه به یاد دارند زمانی را که دانش آموزان تعداد نمره‌ی ۲۰ خود را در کارنامه می‌شمردند و به این ترتیب خود را در مقایسه با دوستانشان می‌سنجیدند. غافل از این که نمره، توصیف‌کننده‌ی کامل وضعیت دانش آموز نیست. حال در مدرسه‌ی حضرت زهرا(س) کارنامه‌ی توصیفی، وضعیت دانش آموزان را در قالب معیارهای خیلی خوب، خوب، قابل قبول و نیاز به تلاش بیشتر، بیان می‌کند. آیا استفاده از این قالب‌ها باعث ایجاد همان رقابت ناسالم در نظام نمره‌دهی نمی‌شود؟ حاجی‌زاده به این پرسش این‌گونه پاسخ داد: «رقابت همواره میان دانش آموزان وجود دارد یعنی نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اما ما برای جلوگیری از این‌گونه رقابت‌ها و شمردن نمره‌ی ۲۰، به دانش آموزان کارنامه‌ی توصیفی می‌دهیم. معلم‌ها در طول سال از جملات و متن‌های توصیفی استفاده می‌کنند. مثلاً اگر دانش آموز در درسی پیشرفت داشت، معلم با جملاتی او را تشویق می‌کند. اما در تشویق دانش آموز که همیشه موفق است نیز نباید خیلی اغراق کرد چون ممکن است نوعی اعتماد کاذب نسبت به توانایی‌های خودش پیدا کند.»

ارزش‌یابی توصیفی و روش‌های تدریس

حالا که نمره به عنوان معیار ارزیابی سطح علمی دانش آموزان حذف شده است، آیا در روش تدریس آموزگاران نیز تغییری ایجاد شده است؟ فاطمه میرزا باقری که معتقد است روش‌های تدریس تغییر چندانی نداشته‌اند: «واقعیت این است که روش تدریس فعلی تفاوتی با قبل ندارد. همان‌طور که پیش از این برای برخی درس‌ها دانش آموزان فعالیت‌های عملی مانند تحقیق و پژوهش داشتند، اکنون نیز همان‌گونه است. تنها تفاوت حذف نمره است. یعنی مهم‌ترین عامل اضطراب و استرس دانش آموزان حذف شده است.

مثلاً من هیچ‌گاه به دانش آموزان اطلاع نمی‌دهم که چه روزی از چه درسی امتحان دارند. هر روزی که لازم بینم سؤال‌ها را به دانش آموزان می‌دهم و آن‌ها هم در کمال آرامش پاسخ می‌دهند. به این ترتیب دیگر والدین هم از قبل از ارزیابی‌ها اطلاع ندارند که بخواهند بچه‌ها را برای کسب نمره‌ی بهتر تحت فشار قرار دهند. به این ترتیب علاوه بر بچه‌ها، والدین هم آرامش دارند. از سوی دیگر، میان معلم‌ها و والدین هم بر سر نمره تنش‌ی وجود ندارد.

در واقع در ارزش‌یابی توصیفی دانش آموز همواره در حال یادگیری و ارزیابی است، اما بدون اضطراب و استرس.»

اما حیبی نظر دیگری دارد: «پیش از این، روش‌های ما در تدریس یک طرفه بود. اما اکنون روش‌ها به سمت گروهی شدن و

دوره‌ی ابتدایی برگزار می‌شد و من برای این که دانش آموزان ارزیابی شوند از آن‌ها خواستم تا در این آزمون‌ها شرکت کنند. خوش‌بختانه آن‌قدر نتایج این آزمون خوب بود که نام دانش آموزان ما در روزنامه‌ها منتشر شد.»

با این توصیف، اجرای برنامه‌ی ارزش‌یابی توصیفی در دبستان حضرت زهرا(س)، همراهی اولیای خانه و مدرسه ثمربخش بوده است و به شکرانه‌ی آن جشن پایان سال تحصیلی همه را دور هم جمع کرد.

به این صورت نمایشگاهی نیز از پوشه کارها، تحقیقات کلاسی و کاردستی‌های بچه‌ها برپا شد. نمایشگاهی که آن‌ها را نه تنها به یاد اضطراب‌ها و پنهان کردن نمره‌ها از والدین خود نمی‌اندازد بلکه فعالیت‌های گروهی و هیاهوی شیرین دوستانشان در کلاس را تا مدت‌ها به خاطرشان خواهد آورد.

در چنین کلاسی هیچ کسی، هیچ چیز را فراموش نمی‌کند.



توعاشقی، من می دانم

مرضیه معین

آموزگار پایه ی اول، دبستان پسرانه سما، نجفآباد

او هفت روز بعد از سال تحصیلی به کلاس من آمد. با سرو وضعی ساده که با بسیاری از دانش آموزان من هم خوانی نداشت. خودش ساده بود و مادر و پدرش از خودش ساده تر. مادر اصرار داشت که او را در کلاس خاصی ثبت نام کند. اما با توجه به تکمیل ظرفیت آن کلاس اجازه نیافت. وقتی به کلاس من مراجعه کردند، ابتدا از پذیرش او سر باز زد، اما وقتی اصرار کردند و با توجه به خالی بودن یک صندلی و احترام حرف مدیر، در نهایت او را پذیرفتم.

مادر او دلیل جابه جایی فرزندش در آن موقع از سال را نبودن نظم و انضباط کافی در مدرسه ی قبلی عنوان کرد. من از مادر او چیز زیادی نپرسیدم و از آن روز **محمدجواد** شد شاگرد کلاس من.

چند روزی نگذشته بود که مادر او برای اولین بار به من زنگ زد و خواست پسرش را روی صندلی تکی کنار دستم بنشانم. چون او در منزل گفته بود: «خانم معلم پسر خودش را روی این صندلی می نشاند.»

برای مادر او توضیح دادم که این صندلی در مواقعی استفاده می شود که فعالیت یک دانش آموز نیاز به نظارت دقیق داشته باشد و معمولاً برای دانش آموزان ضعیف استفاده می شود. او از من خواست برای این که دل محمدجواد نشکند، او را برای یک روز هم که شده روی آن صندلی بنشانم و من هم قبول کردم.

مدتی بعد مادر محمدجواد برای دومین بار به من تلفن کرد. او به من گفت که پسرش یک کار دستی ساخته است که اگر برایتان امکان پذیر است او را تشویق کنید. هر چند که نمی توانستم قبول کنم کار دستی را او ساخته است، اما با این وجود به خاطر روحیه ی کودک قبول کردم. مادر محمدجواد به طور مرتب به من زنگ می زد. امکان نداشت دو روز بگذرد و او نامه ای به من ننویسد. من معمولاً نامه های وی و گوشه کنایه های موجود در آن را نادیده می گرفتم. روند تحصیلی محمدجواد تقریباً قابل قبول، اما در سطح عالی نبود و این همان بحث تفاوت های فردی بود. محمدجواد بیشتر از این نمی توانست. یک روز مادر گریه کنان پیش من آمد که حس می کند پسرش هیچ نمی فهمد. سعی کردم او را با صحبت آرام کنم. ابتدا راجع به تفاوت های فردی و سپس راجع به روش جدید آموزش درس «بخوانیم» و «بنویسیم» با او حرف زدم. سپس با احتیاط سعی کردم به روشی که در ارزش یابی توصیفی معمول است، به او باز خورد بدهم. اول نقاط قوت محمدجواد را برشمردم. از آرامش و تمرکزش صحبت کردم و گفتم: «محمدجواد یک ذهن آرام و به دور از دغدغه دارد و می تواند با تمرکز حواس کارهایش را انجام دهد. او در کارهای عملی بسیار خوب عمل می کند و بدون ترس از قیچی، چسب و کاغذ می تواند افکارش را روی کاغذ بیاورد و به احتمال زیاد او در آینده می تواند در کارهای هنری یا فنی موفق باشد.» وقتی این ها را می گفتم مادر محمدجواد لبخند می زد. وقتی به بخش دوم ارائه ی بازخورد رسیدم، آرام گفتم: «شما باید بدانید که هر کودکی توانایی هایی دارد. این که شما بچه ها را با هم مقایسه کنید، کار درستی نیست. باید در حد توانش از او انتظار داشته باشید. شاید او در خواندن و نوشتن نیاز به کمی تلاش و کوشش بیشتر داشته باشد.» مادر به من نگاه کرد و گفت: «منظورتان این است که پسر من عقب افتاده است؟»

نمی دانستم چه طور پاسخش را بدهم. اصولاً منظورم این نبود. محمدجواد عقب افتاده نبود. او یک پسر کاملاً معمولی و ساده بود که در صورت عدم دخالت مادرش، می توانست به خوبی از عهده ی انجام تکالیف برآید. مادر مثل اسپند روی آتش شده بود. مرتب از نقاط ضعف کار من می گفت و من تنها به او نگاه می کردم. او خیلی ساده بود، بیشتر از آن چه خودش تصور کند. در میان حرف هایش از امید و رضا، هم سرویسی های محمدجواد صحبت می کرد. گویا از او خواهش نکرده بودم که بچه اش را مقایسه نکند.

آن روز باز هم با او صحبت کردم. از او خواستم که حساسیت های خودش را به بچه اش منتقل نکند. اما او اصرار داشت که حتماً باید پسرش در سطح رضا، پسر همسایه شان باشد. از من سؤال می کرد که چرا رضا این قدر خوب می تواند بخواند و بنویسد، اما محمدجواد نمی تواند؟ او به دنبال پاسخ نبود، چون پاسخ ها را می دانست. او فقط سؤال می کرد.

برایم جای تعجب بود که هر بار مادر محمدجواد به مدرسه می آمد، بابای محمدجواد نیز با او همراه بود. اما او هرگز ایرادی نمی گرفت، صحبتی نمی کرد و این برایم خیلی عجیب بود. آن روز در پایان صحبت ها و بحث هایم با مادر محمدجواد به آرامی از پدرش پرسیدم: «نظر شما چیست؟» او سرش را پایین انداخت و گفت: «خانم، ما می دانیم که شما کارتان را انجام می دهید و گرنه این همه هزینه را به خودمان تحمیل نمی کردیم و پسرمان را به این مدرسه نمی آوردیم. زحمت های شما را هم نمی خواهیم پای مال کنیم. اما خب چه کنیم همسر عاشق محمدجواد است.»



عکس تزئینی است

ناگهان از خواب بیدار شدم. چرا خودم نفهمیده بودم که این مادر عاشق است. مثل همه‌ی مادران؟! چرا زودتر درک نکرده بودم. نمی‌دانم چند رکعت نماز استغفار باید بخوانم تا خدا مرا برای جریحه‌دار کردن این عشق ببخشد؟ این بهترین جوابی بود که در طول این مدت گرفته بودم. او عاشق است... او عاشق است.

کسی مفهوم این عشق را نمی‌فهمد، مگر مادر باشد. هیچ آموزگاری نمی‌فهمد چه سخت است برای مادری که به فرزندش برچسب نفهمیدن بزنیم، مگر این که مادر باشد. برای یک مادر عاشق، کودک، آیین‌های آرزوهای از دست رفته‌اش است. و اگر آن مادر کمی زیادتر از حد عاشق باشد، با عشقش، خودش، فرزندش، آموزگار فرزندش، همسرش و همه را محکوم خواهد کرد. آن مادر دشمن من نیست، آن مادر دشمن فرزندش نیست. آن مادر فقط عشقی دارد که همه چیزش در زندگی است. او تفاوت‌های فردی را خیلی خوب می‌فهمد، تفاوت‌های فردی بحث پیچیده‌ای نیست. کافی است خودش را با خواهرش مقایسه کند و یا دو فرزندش را با هم. مادر محمدجواد می‌فهمد که رضا از پسر او باهوش‌تر است، اما نمی‌خواهد قبول کند. او خوب می‌داند که پسرش بعضی جاها گیر دارد. او خیلی عالی می‌تواند پیش‌بینی کند که فرزندش در آینده مهندس هوافضا نمی‌شود. او خیلی خوب می‌فهمد که هر کس دیگری هم آموزگار فرزندش بود، نتیجه همین بود. او خوب می‌فهمد که درک بعضی چیزها برای محمدجوادش سخت است. او خوب درک کرده است که در بازی‌های فکری، همیشه رضا از محمدجواد برنده می‌شود، اما دلش نمی‌خواهد بفهمد و در این میان، چیزی که مانع این ادراک می‌شود، تنها عشق است و دیگر هیچ.

مصطفی عبدلی

آموزگار عشایر، کارشناس ارشد تحقیقات آموزشی

اشاره

بخش نخست یادداشت‌های این آموزگار عشایری را در شماره‌ی دوم خواندید. آقای عبدلی در این شماره، موضوع ضعف و قوت درسی - آموزشی دانش‌آموزان عشایری را با مروری بر دیدگاه‌های مردم ایل به بحث گذاشته است.

نتایج تحقیقات به عمل آمده نشان می‌دهد که هرچه انتظارات معلم و والدین از رشد آموزشی دانش‌آموز بالاتر باشد، او رشد بهتری از خود نشان می‌دهد و هرچه انتظارات آن‌ها از دانش‌آموز پایین‌تر باشد؛ دانش‌آموز کارایی کمتری از خود نشان می‌دهد.

هوش و استعداد تحصیلی امری ذاتی است و تلاش و پشتکار دانش‌آموز در آن چندان تأثیری ندارد. علاوه بر این در بعضی محیط‌ها باور بر این است که ضعف و قوت درسی بچه‌ها صرفاً بستگی به معلم دارد و دانش‌آموز نقش مهمی در آن ندارد. مصداق باور دیگر می‌گوید بچه‌هایی که وضع درسی‌شان خوب نیست، در خانواده‌ی آن‌ها فرد تحصیل کرده‌ای وجود ندارد و از آن طرف در خانواده‌ی بچه‌های درس‌خوان، چون افراد تحصیل کرده وجود دارد، در نتیجه بچه‌ها نیز با استعداد هستند. به عبارت بهتر معیار را داشتن یا نداشتن افراد باسواد در بین بستگان می‌دانند و در این بین به تلاش دانش‌آموز توجه ندارند. این امر به‌حدی مقبول است که بدون ملاحظه در روی دانش‌آموز این مطلب را بیان می‌کنند. تعدادی از دانش‌آموزان من تقریباً از نیمه‌ی دوم پاییز به کلاس درس ملحق شدند و تا آن زمان نیم‌نگاهی هم به کتاب‌ها نینداخته بودند و از سوی دیگر من مجبور بودم سرعت درس دادن مطالب را در رسیدن به نیمه‌ی اول کتاب و امتحانات نیم‌سال اول بالا ببرم. خانواده‌ها در ابتدا با بیان این که تو باید به دانش‌آموزان فشار بیاوری، حتی اگر با کتک هم که شده است، تا آن‌ها خودشان را برسانند؛ مرا در فشار قرار داده بودند در حالی که در خانه‌ی خودشان هیچ قدم مؤثری برنمی‌داشتند. به‌صورتی که بچه‌ها همین که به خانه می‌رسیدند، شروع به بازی می‌کردند و خانواده‌ها آن‌ها را برای خواندن درس تحت فشار قرار نمی‌دادند. این در حالی بود که می‌گفتند: «بچه‌ها پارسال آن قدر از معلم می‌ترسیدند که از وقتی می‌آمدند خانه، دیگر بیرون نمی‌رفتند و فقط درس می‌خواندند.» در این جا اگر عملکرد بچه‌ها در درس جدید خوب نباشد از طرف خانواده‌ها واکنش نشان داده می‌شود. در این جا باید با خانواده‌ها صبور باشیم. روزی یکی از پدرها آمد و به من گفت: «تا به حال فکر نمی‌کردم که بچه‌ها این قدر پیشرفت کرده باشند! وضع درسی آن‌ها بسیار خوب است!» من هم در ادامه حرفش گفتم در پایه‌های اول به علت سرعت بالای تدریس

گوشش استخوان‌ها



دیدگاه مردم ایل نسبت به

و کمبود وقت مجبورم دانش‌آموزان زمانی که به حد نسبتاً خوبی در یادگیری یک حرف رسیدند فوری حرف بعدی را به آن‌ها آموزش دهم تا لااقل بتوانم تا پایان سال کتاب را تمام کنم. حال اگر این امر در منزل تقویت شود باعث جالفتادن بهتر مطلب می‌شود و گرنه مطلب یاد گرفته شده به‌سرعت فراموش می‌شود. او دیگر چیزی نگفت و رفت.

بچه‌های این جا اگر مشکلی داشته باشند طبیعی است، چون سال تحصیلی آن‌ها از وسط ماه دوم پاییز شروع می‌شود و در آخر اسفند تمام می‌شود، در صورتی که بچه‌ها در شهر از نزدیکی‌های پاییز تا اول تابستان مدرسه می‌روند.

در این جا عموماً دانش‌آموزان دختر تا پنجم ابتدایی بیشتر درس نمی‌خوانند. مگر این که اقوامی بسیار نزدیک در شهر داشته باشند تا برای درس خواندن نزد آن‌ها بروند. این موضوع سبب شده است که دختران نسبت به پسران تمایل کمتری برای آمدن به مدرسه از خود نشان دهند. مثلاً یک روز غروب که به خانه یکی از دانش‌آموزان دختر رفته بودم، مادرش گفت: «او در غیاب تو اصلاً درس نخوانده است، فقط مشق‌هایش را نوشته است» پدرش هم گفت اگر امسال در این پایه مردود شود محال است بگذارم درش را ادامه بدهد، البته دخترش هم در حالی که به صحبت‌های ما گوش می‌داد، گفت: «چه بهتر! من از خدا می‌خواهم درس نخوانم.»

بنابراین دو ذهنیت در بین عشایر شکل گرفته است. از یک سو رشد و موفقیت دانش‌آموز را نتیجه‌ی تلاش معلم می‌دانند و از سوی دیگر

آموزگار عشایر

مال شما بشان مال ما!

ضعف و قوت درسی بچه‌ها

موفقیت دانش‌آموز را نتیجه‌ی استعداد ذاتی دانش‌آموز می‌دانند. این طرز فکر باعث شده است تا والدین نقش خود را در امر یادگیری دانش‌آموز به‌خوبی ایفا نکنند. به این ترتیب از یک‌سو اعتماد به نفس دانش‌آموزان به دلیل این القاهای والدین پایین می‌آید و از طرفی تلاش دانش‌آموزان کاهش می‌یابد. پس تغییر دیدگاه والدین دانش‌آموزان عشایری ضروری است.

من آنم که رستم بود پهلوان...

افسانه رضوی

آموزگار دبستان ولی‌عصر (عج)، منطقه‌ی ۳ تهران

بخش دوم: خوان‌های پنجم تا هفتم

اشاره

انتشار فعالیت‌های خانم رضوی در شماره‌ی قبل مجله نشان داد که از همه‌ی کتاب‌های داستانی دور و بر خودمان، می‌توانیم برای توسعه‌ی سواد خواندن و نوشتن در میان دانش‌آموزان دبستانی استفاده کنیم. در بخش قبلی مقاله، خوان‌های اول تا چهارم به شکل ابزاری آموزشی در دایره‌ی توجه قرار گرفتند. اکنون در بخش پایانی مقاله، خوان‌های پنجم تا هفتم را می‌خوانیم و تمرین‌هایی را که خانم رضوی در پایان هر یک ارائه کرده است، ملاحظه می‌کنیم. از خوانندگان گرامی هم در خواست می‌کنیم تجربه‌های خودشان را در این زمینه به دفتر مجله بفرستند.

پرسش‌ها

۱. کلمه‌ی «کشت‌زار» و «دشت‌بان» را در داستان پیدا کنید و درباره‌ی معنی هر کدام با یکدیگر گفت‌وگو کنید.
- کلمات دیگری با این ویژگی‌ها پیدا کنید و بنویسید.

کشت‌زار = کشت + زار

_____ + _____ = _____

_____ + _____ = _____



نبرد رستم در خوان پنجم

رستم، پس از نابود کردن جادوگر، رفت و رفت تا به جای بسیار تاریکی رسید. بعد از مدت زیادی که در تاریکی راه رفت، به دشت بسیار زیبایی رسید. هوا روشن و زمین پر از سبزه بود. رستم، رخس را میان سبزه‌زار رها کرد تا چرا کند. برای خود هم، در میان گیاهان خشک کنار کشت‌زار، جایی برای خوابیدن درست کرد و خوابید. مدت زیادی نگذشته بود، که مراقب دشت (دشت‌بان) سر رسید. رخس راه میان کشت‌زار دید و عصبانی شد. با چوبی که در دست داشت، به پای رخس زد. از صدای رخس، رستم بیدار شد. دشت‌بان با صدای بلند پرسید: «چرا اسبت را در کشت‌زار من، به چرا واداشته‌ای؟» رستم از صدای بلند او خشمگین شد و برخاست. دو گوش او را گرفت و کشید. دشت‌بان رفت تا به پهلوان آن سرزمین، که **اولاد** نام داشت، از رستم شکایت کند. اولاد و دوستان پهلوانش، در آن نزدیکی‌ها مشغول شکار بودند. دشت‌بان را دیدند و حرف‌هایش را شنیدند. سپس، به سوی استراحت‌گاه رستم حرکت کردند. وقتی اولاد، با رستم روبه‌رو شد، از او پرسید: «تو کیستی؟ چرا گوش‌های دشت‌بان را کشیده‌ای؟ اکنون سزای تو را می‌دهم.» رستم، جواب داد: «اگر نام مرا بشنوی، پشتت خواهد لرزید. آیا از شمشیر و گرز و کمند پیلتن چیزی شنیده‌ای؟» آن‌گاه با اولاد و دوستانش نبرد کرد و آن‌ها را شکست داد. سپس به اولاد گفت: «اگر جایگاه دیو سپید و پولادغندی را به من نشان بدهی و بگویی که کی کاووس را کجا زندانی کرده‌اند، تو را شاه مازندران می‌کنم و در غیر این صورت، تو را خواهم کشت.»

اولاد قبول کرد و گفت: «آزاری به من نرسان تا جایگاه دیوسپید و

کاووس را به تو نشان بدهم.»

دشت بان = دشت + بان

_____ + _____ = _____
_____ + _____ = _____

پزشکان گفته‌اند فقط به این طریق بینا می‌شویم.»

پرسش‌ها

۱. در داستان خوان ششم خوانید: «رستم، گرز را «در یک چشم

برهم زدن»، بر سر او کوفت.»

فکر می‌کنید منظور از یک چشم برهم زدن چیست؟

در این باره با یکدیگر گفت‌وگو کنید.

حالا با استفاده از فرهنگ لغت، درباره‌ی معنی‌های دیگر چشم

اطلاعات بیشتری به دست آورید.

- پشت چشم نازک کردن

- به چشم کسی کشیدن چیزی را

- از چشم انداختن کسی یا چیزی را

- چشم شادی

- چشم داشتن

■ راستی اگر راه استفاده از فرهنگ لغت را نمی‌دانید، از بزرگ‌تر خود

راهنمایی بگیرید.

۲. در داستان با نام چند پهلوان بزرگ ایران عزیز آشنا شدید؟

اسامی آن‌ها را به ترتیب حروف الفبا فهرست کنید.

با پرسش از بزرگ‌ترها، مراجعه به دایره‌المعارف و شاهنامه، اسامی

بیشتری را فهرست کنید.

۳. تا به حال با شش خوان از هفت خوان رستم آشنا شده‌اید. کدام

را بیشتر می‌پسندید؟ چرا؟ برای جواب خود چند دلیل اساسی بیاورید.

۲. به کتاب‌خانه‌ی مدرسه مراجعه کنید و ببینید چند کتاب بازنویسی شده از شاهنامه وجود دارد؟ چه کسانی آن‌ها را بازنویسی کرده‌اند؟ به سال انتشار کتاب‌ها نیز دقت کنید!

۳. با مراجعه به کتاب شاهنامه، خوان پنجم را پیدا کنید و چند بیت از آن را بخوانید. (در خواندن شعرها، با سؤال از بزرگ‌ترها، از درست خواندن خود اطمینان پیدا کنید.)

۴. به کمک کلمات پریشی (چه کسی، چه چیز، چه زمانی، کی و چرا) پنج پرسش اصلی از خوان پنجم طرح کنید.

نبرد رستم در خوان ششم

اولاد در جلو و رستم و رخش به دنبال او رفتند و رفتند. نیمه‌شب، به جایی رسیدند که صدای مردم به گوش می‌رسید و شمع‌های بسیاری هم روشن بود. رستم پرسید: «این‌جا کجاست؟»

اولاد گفت: «این‌جا اردوگاه ارژنگ دیو است، که شاه و پهلوانان ایران اسیر او هستند.» شب را در کناری خوابیدند. صبح که شد؛ رستم برخاست. اولاد را بر درختی بست.

شمشیر و گرز بزرگش را برداشت. بر رخش نشست و رفت. وقتی به جایگاه ارژنگ دیو رسید. فریاد زد: «ای ارژنگ دیو». از فریاد رستم، کوه و دشت به لرزه درآمد. ارژنگ دیو با شنیدن آن فریاد، از خیمه بیرون جست تا دور و برش را نگاه کند و ببیند صدای چیست. اما رستم، گرز را در یک چشم به هم زدن، بر سر او کوفت. ارژنگ دیو بر زمین افتاد. دیوها از خیمه‌ها بیرون آمدند تا ببینند چه شده است؟ رستم با گرز و شمشیر چند دیو را نابود کرد. بقیه‌ی دیوها از ترس فرار کردند. وقتی خورشید غروب کرد، رستم پیش اولاد برگشت.

کمی استراحت کرد. اولاد را از درخت باز کرد و به سوی زندان کی کاووس حرکت کردند. وقتی به شهر رسیدند، رخش شیهه‌ای کشید و صدایش به گوش کی کاووس رسید. کی کاووس به ایرانیانی که با او در بند بودند، گفت: «شاد باشید، این صدای رخش است.» در همین زمان رستم سوار بر رخش، پیش آن‌ها رفت. گودرز، گیو، توس، گسته‌م، شیدوش، بهرام و دیگر پهلوانان با دیدن رستم شادی‌ها کردند. کی کاووس رستم را در آغوش گرفت. از ایران پرسید. از زال پرسید. آن‌گاه، به رستم گفت: «قبل از این که دیو سپید، خبر کشته شدن ارژنگ دیو را بشنود، او را از میان بردار، از این‌جا تا غار او هفت کوه بلند و پرشیب است و کنار هر کوه نگهبانان بسیار ایستاده است. وقتی او را نابود کردی، چند قطره از خون او را برای ما بیاور و در چشم‌های ما بچکان، چون



دانستنی درباره‌ی خوان ششم

ارژنگ یکی از چهره‌های شاهنامه‌ی فردوسی است. فرزند زره و از خویشان افراسیاب، پادشاه توران و از پهلوانان آن سرزمین بود که در جنگ‌های ایران و توران در نبرد با توس - سپهسالار ایران - کشته شد. در شاهنامه‌ی فردوسی و داستان‌های ملی ایران یکی از دیوهای مازندران نیز **ارژنگ** خوانده شده است. این دیو به دست رستم - بزرگ‌ترین پهلوان داستان‌های باستانی ایران - کشته شد. در شاهنامه‌ی فردوسی چاهی که افراسیاب، پادشاه توران، بیژن پهلوان ایرانی را در آن زندانی کرده، نیز **ارژنگ** نامیده شده است.

نبرد رستم در خوان هفتم

در نبرد هفتم هم، اولاد در جلو و رستم و رخس به دنبال او رفتند. بی‌آن‌که استراحت کنند، از هفت کوه بالا رفتند. هر کوه از کوه دیگر بلندتر بود. رستم از هر کوه که می‌گذشت، نگهبانان آن کوه را نابود می‌کرد. آن‌ها در آخرین کوه به غاری رسیدند. رستم به اولاد گفت: «تا این‌جا مرا درست راهنمایی کرده‌ای. حالا که به آخر کار نزدیک شده‌ایم، اگر رازی هست، به من بگو.»

اولاد گفت: «عادت دیو سپید این است که وقتی خورشید همه‌جا را روشن می‌کند، به خواب می‌رود. نگهبانان او نیز جز عده‌ی کمی، همه می‌خوابند. اگر خداوند تو را یاری کند، می‌توانی بر او پیروز شوی.»

رستم صبر کرد تا خورشید طلوع کند. دوباره اولاد را بر درختی بست. مانند شیری غرش کنان، شمشیرش را برداشت و به دیوهای نگهبان نزدیک شد و تعدادی از آن‌ها را نابود کرد. تعدادی هم از ترس فرار کردند. پس از آن به جایگاه دیو سپید نزدیک شد. کمی ایستاد، تا چشم‌هایش به تاریکی غار عادت کند. بعد در غار، روی تخته سنگی بزرگ، دیو سپید را دید که مثل کوهی خوابیده است. چون دیو در خواب بود، او را بلند صدا زد. دیو از صدای رستم بیدار شد. فوری سنگ آسیابی را که به بزرگی کوهی بود، برداشت تا بر سر رستم بکوبد. رستم بر آشفست و شمشیرش را به سرعت یاد بلند کرد و یک دست و پای دیو را از تنش جدا کرد. دیو با همان یک پا و دست باقی‌مانده، به جنگ با رستم برخاست. از جست‌وخیز آن‌ها غار پر از خاک شد. ناگهان دیو با یک دست رستم را گرفت و خواست که او را بر زمین بکوبد، اما رستم امانش نداد. بدین‌گونه مدتی با هم جنگیدند. سرانجام رستم دیو را از زمین بلند کرد، با سختی بالای سر برد و محکم به زمین کوبید. دیو ناله‌ای بلند کرد و مرد. آن‌گاه چند قطره خون از بدنش بیرون کشید و پیش اولاد برگشت و همراه یکدیگر به سوی جایگاه کاووس رفتند. با رسیدن رستم، پهلوانان شادی کردند و به او آفرین گفتند. رستم خون دیو سپید را در چشم کاووس و دیگر پهلوانان چکاند. زمانی نگذشت که همه بینا شدند.

پرسش‌ها

۱. موضوع و شماره‌ی خوان را پیدا کنید و با یک خط آن‌ها را به

هم وصل کنید.

۲. نبرد رستم با اژدها.
۴. نبرد رخس با شیر.
۳. رستم و زن جادوگر.
۱. یافتن چشمه‌ی آب.
۶. نبرد رستم با دیو سپید.
۷. اسیر شدن اولاد به دست رستم.
۵. نبرد رستم با ارژنگ دیو.

۲. حدس بزنید هر بیت شعر، مربوط به کدام خوان است. برای حدس خود دلیل بیاورید و شماره‌ی خوان را در بنویسید.

- تن پیلوارش چنان تفته شد
 ← که از تشنگی سُست و آشفته شد
 برون آمد از خیمه ارژنگ دیو
 ← چو آمد بگوش اندرش آن غریو
 به تاریکی اندر یکی کوه دید
 ← سراسر شده غار ازو ناپدید
 چو یک پاس بگذشت درنده شیر
 ← به سوی کنام خود آمد دلیر
 بدان مرز اولاد بُد پهلوان
 ← یکی نامجوی دلیر و جوان
 چو آواز داد از خداوند مهر
 ← دگر گونه تر گشت جادو به چهر
 چو زورتن اژدها دید رخس
 ← کزان سان بر آویخت با تاج‌بخش

● حالا به کتاب شاهنامه مراجعه کنید، ببینید حدس شما درست است.





صدفی که در خود گوهر دارد!

هرمز علی زاده

آموزگار پایه‌ی پنجم ابتدایی، آبدانان ایلام

همین که معلم شدم و سرورکارم با کتاب «فارسی» پنجم و درس طوفان نوحش افتاد، به جمله‌ای تحت عنوان: «روزی، نماز دیگر، آب از تنور برآمد و روی بیرون نهاد»، برخورددم. اوایل، مدتی معنای جمله‌ی «آب از تنور برآمد» فکرم را به خود مشغول کرده بود. دوست داشتم معنا و منظور واقعی آن را بدانم و درستش را به دانش‌آموزان بگویم. راستش را بخواهید، عادت نداشتم جواب سؤالات و ندانسته‌هایم را از دیگران بپرسم؛ بلکه ترجیح می‌دادم خودم از طریق خواندن و مطالعه کردن به جواب برسم. در این مدت هم‌گویی بخت با من یار بود، زیرا نه دانش‌آموزی معنای این نثر قدیمی را می‌خواست و نه همکاری آن را مطرح می‌کرد. مدتی گذشت. بنده هم در فکرش بودم که هرچه زودتر با مراجعه به کتابی به جواب معمای خود برسم. یک روز که داشتم «لغت‌نامه»ی مرحوم **حسن عمید** را ورق می‌زدم، چشمم به لغتی به نام «زال کوفه» افتاد. آن را خواندم و متوجه معنای عبارت «آب از تنور برآمد» شدم. مضمون آن چنین بود: «زال کوفه، پیرزنی بوده است که در زمان نوح(ع) زندگی می‌کرد و اثر طوفان، ابتدا از تنور خانه‌ی او ظاهر شده است.» فوراً با خودم گفتم: «پس بزرگمهر حکیم بی‌مناسبت نگفته است که کتاب‌ها، صدف‌های انباشته از گوهرهای اخلاقند. و ما هم اگر بخواهیم می‌توانیم به این صدف‌ها دست یابیم و از دل آن‌ها، گوهرهای تاب‌ناکی به دست آوریم.» به همین سبب جا دارد نه تنها از کتاب و کتاب‌خوان، بلکه از به وجود آوردگان صدف‌ها و گوهرها به‌خصوص شادروان خاقانی و شاه بیت او هم از صمیم‌دل یاد می‌کنیم:

نه زال مدائن کم از پیرزن کوفه
نه خُجره‌ی تنگ این، کمتر ز تنور آن



قانون‌گذاری در مدرسه

محترم فرهادی

آموزگار دبستان فرهنگیان، اصفهان

سال‌ها پیش مدیر یک دبستان روستایی بسیار محروم در منطقه‌ی کوه‌پایه بودم. نماز جماعت مدرسه‌ی ما در حیاط و بدون امام جماعت، اما هم‌آهنگ خوانده می‌شد. هر روز کسانی موکت‌ها را جمع می‌کردند که همان روز مسئول خواندن نماز هم‌آهنگ بودند. من نیز یا کنار دانش‌آموزان نماز می‌خواندم یا دور صف‌ها می‌گشتم و هر از گاهی راهنمایی‌هایی می‌کردم.

روزی مسئولین نماز نبودند و توفیقی حاصل شد تا من نماز را برای بچه‌ها بخوانم. پس از تمام شدن نماز، اعلام کردم: «موکت‌ها سریع جمع شود.» کمی صبر کردم، ولی خبری نشد، تا این که یکی از بچه‌ها نزدیک آمد و آرام گفت: «خانم خودتون باید جمع کنید، چون نماز را شما خواندید!»

خلاصه آن روز به کمک چند نفر از دانش‌آموزان موکت‌ها را جمع کردم و پذیرفتم که خودم هم مجری قوانینی باشم که آن‌ها را وضع می‌کنم.

راديو کتاب معلم!

اصغر نديري

سوگند معلمي

در ميان حرفه‌هاي گوناگون تنها پزشکان هستند که در موقع فارغ‌التحصيل شدن سوگند مي‌خورند. سابقه‌ي اين کار مانند خيلى از امور ديگر به يونان باستان باز مي‌گردد. اولين بار دو هزار سال قبل **بقراط** سوگند خورد.

شمايد همه‌ي پزشکان يونان جمع شدند و گفتند: «اي بقراط! جان هر که دوستش داري سوگند نخور. چون مُد مي‌شود و تا روز قيامت همه‌ي دکترها بايد سوگند بخورند.» اما گوش او به اين



«راديو معلم» وبلاگ يا به عبارتي تارنوشته‌ي آموزگاري از آرآن و بيدگل به نام **عليرضا توحيدى** است. اينک او قسمت‌هايي از مطالب تارنوشته‌ي خود را جمع‌آوري کرده، به چاپ رسانده است.

هنگامي که فکر چاپ اين کتاب در ذهن نويسنده جرقه زد، براي کسب راهنمايي افزون‌تر، نظر خود را طی نامه‌اي به سردبير مجله‌ي رشد آموزش ابتدائي اعلام کرد و با توضيح موضوع، نوشتن مقدمه‌اي را خواستار شد.

از آن‌جا که تارنوشته‌هاي توحيدى به‌روز، انتقادي و داراي پيشنهاده است و توجه صاحب‌نظران تعليم و تربيت و جست‌وجوگران تارنماهاي آموزشي و پرورشي را به خود جلب مي‌کند، مرتضی مجدفر - سردبير مجله - از آن‌روي که آموزگاري اهل قلم تقاضا کرده است، خواسته‌ي نويسنده را پذيرفت و نوشتن مقدمه را عهده‌دار شد که اکنون در صفحات آغازين کتاب آمده است.

اين کتاب با جلد نرم در ۲۴۰ صفحه شامل چهار بخش «داستان»، «طنز»، «ياد برخی نفرات» و «نقد» است. کتاب را انتشارات دعوت در تهران (۸۳۳۴۰۹۴-۰۲۱) در سال ۱۳۹۰ و به قيمت ۳۵۰۰ تومان منتشر کرده است.

هر چند به‌نظر مي‌آيد مؤلف با هزينه‌ي شخصي، کتاب را به ناشر سپرده است، اما بهتر بود ناشر و نويسنده همکاري بيشتري مي‌کردند تا وضع ظاهري مطالب کتاب از لحاظ صفحه‌آرایی و به‌ويژه ويرايش به گونه‌اي مناسب‌تر سامان دهی شود.

با اين که عنوان داستان‌هايي مانند «باغچه»، «مرگ تابستانه»، «خط‌کش» و ديگر موارد، خواننده را به خود مي‌کشد، اما در اين‌جا از بخش طنز، «سوگند معلمي» را با اندکي تلخيص مي‌آوريم.



حرف‌ها بدهکار نبود.

البته آن روزها در یونان آدم‌های مهم زیادی زندگی می‌کردند. یکی از آن‌ها **افلاطون** بود.

افلاطون گاهی وقت‌ها از روبه‌روی مجلس عبور می‌کرد. اما چون عجله داشت در آنجا توقف نمی‌کرد. چون معلم بود و واقعاً تدریس در دوره‌ی ابتدایی و به‌ویژه پایه‌ی اول خیلی سخت است. روزی یک نفر به در خانه‌ی افلاطون آمد و گفت: «می‌دانی بقراط چه گلی سر بشریت زده! یک سوگندنامه درست کرده که پزشکان تا همیشه‌ی تاریخ، باید آن سوگند را بخورند.» افلاطون گفت: «بی‌عدالتی و تبعیض آن هم در یونان باستان! اجازه بده با یکی از همکاران که هندسه و دیگری که فلسفه درس می‌دهد مشورت کنم.»

روز بعد وقتی آن‌ها در زنگ تفریح چای می‌خوردند، افلاطون موضوع را با **فیثاغورث** و **ارسطو** مطرح کرد. آن‌ها تصمیم گرفتند «سوگندنامه‌ی معلم» را بنویسند و از مدیر مدرسه خواستند تهیه‌ی سوگندنامه را، برنامه‌ی سالانه‌ی مدرسه قرار دهد. مدیر پذیرفت و از ارسطو خواست متنی برای جلسه‌ی شورای معلمان

بیاورد و به او گفت: «اگر نوشته‌ات به درد بخور باشد، یک امتیاز تألیف می‌گیری.»

ارسطو دو هفته بعد در جلسه‌ی شورای معلمان، این متن را خواند: «ما معلمان معتقدیم که اساس پیشرفت و توسعه بر دوش ما معلمان نهاده شده است و ما موظفیم در هر شرایطی با عشق و...» او هنوز یکی دو سطر نخوانده بود که پدر یکی از دانش‌آموزان وارد دفتر شد و از مدیر پرسید: «چرا پسر امروز دو ساعت زودتر به خانه آمده؟ پسر امروز خانه را به آتش کشیده است و شما مسئول آن هستید؟!»

مدیر گفت: «اجازه بده توضیح بدهم.» اما مرد تازده‌وارد، گستاخانه گفت: «هرگز! شما که پسر اسکندر را می‌شناختید، چرا مدرسه را زودتر تعطیل کردید؟ اکنون من به اداره‌ی آموزش و پرورش آتن می‌روم و...» بعد از رفتن آقای مقدونی، ارسطو گفت: «ادامه بدهم!؟» مدیر گفت: «نه این موضوع را به فراموشی بسپار تا ببینیم چگونه با موضوع جدید دست و پنجه نرم کنیم.» در تاریخ آمده است داستان سوگند خوردن معلمان از همان اول ناتمام ماند!



پف‌فیل و فهم حجم

فاطمه رهنما

کارشناس ارشد روان‌شناسی عمومی
آموزگار دبستان شهید رشیدی، موسی‌آباد تربت‌جام

از مفاهیمی که دانش‌آموزان پایه‌ی دوم ابتدایی در درس «علوم تجربی» با آن آشنا می‌شوند، جرم و حجم است. امسال در پایه‌ی دوم ابتدایی تدریس داشتیم. هنگام نوشتن طرح درس به دنبال توضیحاتی بودم که بتوانم این دو مفهوم را در ذهن دانش‌آموزان جا بیندازم. اتفاقاً همان روز بصرم درخواست پف‌فیل کرد و هنگام درست کردن پف‌فیل جرقه‌ای در ذهنم زده شد. روزی که تدریس داشتیم با وسایلی که از قبل آماده کرده بودم، وارد کلاس شدم. دیدن چراغ و قابلمه بچه‌ها را متعجب کرد. من با تحریک حس کنجکاوی و ایجاد انگیزه، درس را شروع کردم و قابلمه را روی چراغ گذاشتم (البته جرم در جلسه‌های قبل تدریس شده بود). بعد از توضیحات لازم و نشان دادن دو ظرف شیشه که پر از ذرت خام کرده بودم و با استفاده از روش نمایشی و پرسش و پاسخ، ذرت یک ظرف را داخل قابلمه ریختم و درب شیشه‌ای آن را گذاشتم. از دانش‌آموزان خواستم گروهی، به ذرت‌ها نگاه کنند. آن‌ها با شوق و شوق ترکیدن ذرت‌ها را نگاه کردند و یکی از دانش‌آموزان گفت: «وای ذرت‌ها دارند لباس عروس می‌پوشند.» بعد از آماده‌شدن ذرت‌ها، توضیحات لازم را دادم و از آن‌ها پرسیدم آیا پف‌فیل‌ها را می‌شود در ظرف اولی جای داد؟ دانش‌آموزان جواب دادند: «نمی‌شود.» سپس توضیح دادم که حجم پف‌فیل‌ها از ذرت‌های خام بیشتر است. آن‌ها هم حجم را در قالب مثال بیان کردند. بعد از مدتی برف هم بارید. دانش‌آموزان در حیاط مدرسه برف‌بازی می‌کردند. یکی از دانش‌آموزان به نام **آرش** مرا صدا زد و گفت: «خانم معلم! نگاه کنید، حجم ردپای شما از ردپای من بیشتر است.» لبخندی زدم و گفتم: «آفرین، درسته.» سپس دانش‌آموزانم را صدا زدم و از آرش خواستم دوباره حرقش را تکرار کند. با استفاده از فرصتی که به دست آمده بود، از آن‌ها خواستم ردپاهای خود را مقایسه کنند.